جلسه 275

یکشنبه 01/10/87

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

کلام در براهینی بود که برای رد نظریه مقدمیت عدم الضد لوجود الضد الآخر مطرح شده بود.

برهان اول مربوط به مرحوم آقای صدر بود، فرمودند بعد از اینکه ما می بینیم مقتضی ضد آخر اگر مساوی هم باشد باز مانع هست از تحقق این ضد، مقتضی مساوی حرکة الجسم الی الیسار مانع هست از حرکة الجسم الی الیمین. در این فرض که حرکة الجسم الی الیسار موجود نمی شود تا بگوئیم او مانع است. مقتضی مساوی او مانع است. و اگر این مقتضی اقوی هم بشود به طریق اولی مانع هست از وجود ضد آخر. و هنگامی که ما ثابت کردیم مقتضی مساوی یا اقوای ضد آخر أی حرکة الجسم الی الیسار مانع هست از حرکة الجسم الی الیمین، مانع بودن خود این ضد نسبت به ضد آخر محال است. مانع بودن خود حرکة الجسم الی الیسار نسبت به حرکة الجسم الی الیمین محال هست.

اقول: ما این فرمایش آقای صدر را تقریب کردیم، و اشکال مقرر بزرگوار ایشان در تعلیقه بحوث را جواب دادیم.

ولکن فی النفس شیءٌ. اگر این فرمایش آقای صدر تمام بشود، در همه مانع ها همین را می شود گفت. اوضح مانع فی العالم رطوبة القطنة هست، مثال معروف که برای مانع می زنند همین رطوبة القطنة است که مانع است از احتراق. خب این بیان آقای صدر ره اینجا هم می آید. گاهی مقتضی رطوبت قطنه و مقتضی احتراق قطنه مساوی است. شما یک شلنگ آب بگیرید سمت پنبه، همزمان آتش هم بگیرید به سمت او، به نحوی که این آب و این آتش بطور مساوی به سمت این پنبه قرار بگیرند و هیچکدام اقوای از دیگری نباشند. خب این پنبه نه می سوزد و نه خیس می شود. چون مقتضی رطوبة لقطنة مساوی است با مقتضی احتراق آن. خب همین بیان آقای صدر پیش می آید که معلوم می شود مانع حقیقی از احتراق قطنه رطوبت آن نیست، مقتضی الرطوبة است. و ما با این حرف مخالف نیستیم، ولکن وجدان عرفی که حاکم هست در باب وجوب مقدمه، یعنی از نظر عرف آن چیزی که مقدمه هست عرفا او واجب است نه آن چیزی که به نظر فلسفی مقدمه است. خب از نظر وجدان عرفی شما وقتی می خواهید این پنبه بسوزد، می خواهید که این پنبه خشک بشود. و اصلا به یک معنا خود همین رطوبت پنبه مانع هست. چرا؟ برای اینکه مانع یعنی ما لا یجتمع مع الشیء فی الوجود. اکبر مانع فی العالم سدّ است که مانع است از نفوذ آب. یا مثال ریزتر مثال دیروز است که گفتیم لوله ای سوراخ شده، چسب می زنید جلو نفوذ آب را به بیرون می گیرید. چرا چسب مانع است؟ برای اینکه این مکان یعنی این سوراخ لوله لا یسع هم برای چسب و هم برای آب. یا باید در این خلأ سوراخ لوله چسب باشد یا آب باشد. تمانع و تضاد دارند در وجود. اگر چسب نباشد آب هست، و اگر چسب باشد آب نیست. شما چسب می زنید این ضد را در این سوراخ ایجاد می کنید تا ضد آخرش که وجود آب باشد در اینجا منعدم بشود. اکبر و اوضح مانع فی العالم این است دیگر. چسب مانع است ولذا به او می گویند عائق. ونکته مانع بودن سد یا این چسب از این نفوذ آب همین است که لا یجتمعان فی الوجود فی هذا المکان.

خب این بیان را می شود در همه موارد اضداد پیاده کرد.

سؤال وجواب: شما دنبال یک مانعی هستید که بقاء هم داشته باشد. چرا چسب می گوئید مانع است؟ چون این فضا گنجایش دو چیز را ندارد و چسب مقتضی اقوی دارد برای بودن در این مکان. اما گچ مقتضی اقوی ندارد برای بودن در این مکان. چسب مقتضی اقوی دارد ولذا می روید دنبال چسب. اما چسب مانع است بخاطر اینکه مقتضی او اقوی است. ما بحث نمی کنیم چرا چسب مانع است، البته چون مقتضی او اقوی است. اما چه چیزی مانع است؟ چسب، چون لا یجتمع مع الماء فی هذا المکان. اما اگر شما ابر بچسبانید، ابر مانع از نفوذ آب نیست، با هم تضاد ندارند. اصلا تضاد در وجود منشأ می شود که بگوئید آن ضد آخر مانع است از او. شما یک دیوار سیاهی را می خواهید رنگ سفید بزنید، می گویند سیاهی این را برطرف کن بعد رنگ سفید بزن، چون سیاهی این دیوار مانع است از سفید شدن او. حالا شما هرچه بحث فلسفی بکنید که مقتضی سواد است که مانع است، خب این مهم نیست. مهم این است که هم به نظر عرفی این سواد مانع است، و هم از نظر تحلیلی هم می بینیم که مانع یعنی ما لا یجتمع مع الشیء فی الوجود. این سیاهی دیوار با سفیدی آن در وجود جمع نمی شود. ولذا ما اگر بخواهیم این دیوار را سفید کنیم باید سیاهی او را بتراشیم.

من قبول دارم نسبت به افعال اختیاری انسان مثل قیام و قعود، ازاله و صلاة، همیشه من که قیام نمی کنم چون اراده ندارم قیام را، نه چون قعود کرده ام. ولذا همیشه عدم قیام مستند است به فقد مقتضی نه به وجود قعود. شاهدش این است که تا مقتضی قیام محقق بشود و بگویند من قام فله کذا، تا مقتضی قیام در من موجود شد، خودبخود مقتضی قعود از بین می رود و قعود از بین می رود، ولذا همیشه ترک قیام مستند به فقد مقتضی است نه به وجود مانع و هو الجلوس. چون اگر من مقتضی قیام را ایجاد کنم اراده کنم قیام را، هیچگاه جلوس لا یشکل مانعا عن القیام. چون خودبخود اراده قیام یعنی ترک اراده جلوس. ولذا اراده که بکنم قیام را، نیاز به ازاله مانع ندارم. من در فعل اختیاری این را قبول دارم، اما بحث ما در اضداد که فعلا مختص به فعل اختیاری نیست، ولو ثمره بحث در افعال اختیاری ظاهر می شود، اما برهان این بزرگواران اعم است، خودشان هم که مثال می زنند، مثال می زنند به بیاض و سواد و حرکة الجسم الی الیمین و الیسار. بحث اعم است از فعل اختیاری.

سؤال وجواب: راجع به فعل اختیاری انشاءالله بعدا بیشتر بحث می کنیم. فعلا می خواهیم بگوئیم این برهان اول که مرحوم آقای صدر ذکر کرد لا یخلوا من اشکال.

#### دلیل دوم (الضدان کما لا یجتمعان فی الوجود لا یجتمعان فی الرتبة)

برهان دوم: این برهان برهانی است که مرحوم آقای خوئی به عنوان توضیح کلام صاحب کفایه ذکر کرده است. ولذا ما اول کلام صاحب کفایه را بگوئیم بعد ببینیم توضیح مرحوم آقای خوئی چیست.

مرحوم صاحب کفایه فرموده است: ما قبول نداریم که عدم ضد مقدمه وجود ضد آخر باشد. چرا؟ برای اینکه شما چرا می گوئید مثلا قیام وجلوس که ضدین هستند عدم قیام مقدمه جلوس است؟ چون می بینید قیام و جلوس لا یجتمعان فی الوجود. چون قیام و جلوس لا یجتمعان، می گوئید پس برای تحقق قیام ما نیاز داریم به عدم جلوس.

خب اینکه دلیل نمی شود که عدم جلوس مقدمه قیام باشد. بین جلوس و قیام تنافر در وجود هست، و بین عدم جلوس با قیام تلائم در وجود هست. جلوس وقیام که ضدین هستند، تنافر در وجود دارند، عدم جلوس با قیام تلائم در وجود دارند، کمال ملائمت دارند. وجهی ندارد بگوئید عدم الجلوس مقدمه قیام است. نه اینها با هم متلائمین هستند و در مرتبه واحده هستند.

بعد مرحوم صاحب کفایه فرموده: شاهد بگویم بر اینکه صرف اینکه ضدین تنافر در وجود دارند منشأ نمی شود که عدم احدهما مقدمه دیگری باشد، می گوید شاهدش نقیضین است. وجود شیء و عدم شیء تنافر دارند و لا یجتمعان. ولی آیا کسی گفته است که متوقف است وجود شیء بر ارتفاع عدم آن؟ آقا! مثلا عدم زید با وجود تنافر دارد و لایجتمعان، ولی این دلیل نمی شود که توقف داشته باشد وجود زید بر ارتفاع عدم زید. ارتفاع عدم زید یعنی همان وجود زید. معنا ندارد وجود زید متوقف باشد بر ارتفاع عدم زید یعنی بر خودش. پس تنافر در وجود اقتضاء نمی کند که متوقف باشد وجود احد المتنافرین بر عدم دیگری. در نقیضین تنافر هست بین وجود شیء و عدم شیء، ولی هیچگاه وجود شیء توقف بر ارتفاع عدم شیء ندارد. چون وجود شیء عین ارتفاع عدمش هست معنا ندارد توقف داشته باشد بر او

این فرمایش مرحوم صاحب کفایه.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: صاحب کفایه می خواهد بگوید که الضدان کما لا یجتمعان فی الوجود لا یجتمعان فی الرتبة. چطور؟

ایشان فرموده است: صاحب کفایه می گوید زید در رتبه قیام می تواند جالس باشد؟ نه، در رتبه قیام نمی تواند جالس باشد، چون یلزم اجتماع جلوس و قیام فی الرتبة. پس در رتبه قیام زید نمی تواند جالس باشد. نتیجه می گیریم که جلوس زید در رتبه قیام زید نیست. و بطور کلی هیچ ضدی در رتبه ضد دیگر نیست. چون اگر بنا باشد جلوس در رتبه قیام باشد یلزم اجتماع الجلوس والقیام فی الرتبه و هذا محال.

سؤال وجواب: چون می گوید اجتماع جلوس و قيام لازم می آید، پس نباید جلوس و قیام با هم جع بشوند. در رتبه ای که زید قیام دارد محال است جلوس با آن جمع بشود، چون یلزم اجتماع جلوس و قیام در رتبه واحده. نتیجه می گیریم که در رتبه قیام جلوس نیست.

از آن طرف اگر بنا باشد در رتبه قیام نه جلوس باشد و نه عدم الجلوس، جلوس که در رتبه قیام نیست، اگر بنا باشد عدم الجلوس هم در رتبه قیام نباشد، یلزم ارتفاع النقیضین عن هذه المرتبة. لازم می آید که در مرتبه قیام نه جلوس باشد و نه عدم الجلوس، این هم که محال است، چون ارتفاع نقیضین لازم می آید. و می گوید ارتفاع نقیضین محال است مطلقا.

نتیجه می گیریم که بنابر این در رتبه قیام باید ملتزم بشویم حالا که جلوس نیست عدم الجلوس است. در رتبه قیام اگر جلوس نباشد که ما ثابت کردیم در رتبه قیام جلوس نیست حیث یلزم اجتماع الضدین فی الرتبة، پس باید در رتبه قیام عدم الجلوس باشد، و الا یلزم ارتفاع النقیضین فی الرتبة. دیگر مسئله تمام شد، ثابت شد عدم الجلوس در رتبه قیام است نه در رتبه مقدمه بر قیام. کسانی که می گویند عدم الجلوس از اجزاء علت قیام هست می خواهد بگویند عدم الجلوس در رتبه متقدمه بر قیام است. و ما با برهان ثابت کردیم که عدم الجلوس محال است در رتبه متقدمه بر قیام باشد، بلکه باید در رتبه خود قیام باشد. پس معلوم می شود عدم الجلوس از اجزاء علت قیام نیست.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: اجتماع ضدین، اجتماع نقیضین، ارتفاع نقیضین اینها محال است به لحاظ عالم زمان. اما به لحاظ عالم رتبه هیچ اجتماع ضدین محال نیست. ارتفاع نقیضین از رتبه محال نیست. آن چیزی که محال است تعبیر مرحوم آقای خوئی این است که ما معتقدیم محال است اجتماع الضدین فی عالم الزمان چه اختلاف رتبه داشته باشند چه نداشته باشند. این محال است. این جسم قیام وقعود داشته باشد فی زمان واحد، این محال است، ولو اختلاف رتبه هم باشد بین جلوس وقیام. حکم به امتناع اجتماع ضدین، یا امتناع اجتماع نقیضین، یا امتناع ارتفاع نقیضین، این دائر مدار عالم رتبه نیست. دائر مدار عالم زمان است. وحدت زمان اگر بود اجتماع ضدین محال است ولو وحدت رتبه نباشد.

ولذا اگر شما فرض کنید قیام علت جلوس باشد، اختلاف رتبه پیدا می کنند، قیام می شود علت، جلوس می شود معلول. ولی این اختلاف رتبه باعث نمی شود که اجتماع این ضدین ممکن بشود. وحدت زمان موجب بشود محال بشود اجتماع ضدین ولو وحدت رتبه نداشته باشند.

خللاصه حرف آقای خوئی ره این است که می گوید: جلوس و قیام اینها اجتماعشان فی زمان واحد محال است اما فی رتبة واحدة محال نیست. ارتفاع نقیضین هم از زمان واحد محال است اما از رتبه واحده محال نیست. در فلسفه شما می خوانید که در رتبه ذات ماهیت نه وجود هست و نه عدم. الماهیة من حیث هی لا موجودة و لا معدومة. خب این ارتفاع نقیضین عن الرتبة است دیگر. یعنی هم وجود مرتفع شد از رتبه ذات ماهیت و هم عدم. ارتفاع نقیضین عن الرتبة که اشکالی ندارد، در رتبه ذات ماهیت نه وجود هست و نه عدم. آن حد بخواهد اجتماع ضدین پیش بیاید یا بخواهد اجتماع نقیضین پیش بیاید یا بخواهد ارتفاع نقیضین پیش بیاید. این محال است.

ولذا حرف آقای خوئی ره این است که در زمان واحد جلوس وقیام مجتمع بشوند محال است. اما در رتبه واحده مجتمع بشوند چه می شود؟ در رتبه واحده هم جلوس داشته باشیم و هم قیام داشته باشیم مادامی که منجر به اجتماع در وجود نشود مشکلی ندارد.

پس اینکه شما در برهان دوم گفتید محال است جلوس در رتبه قیام باشد، می گوئیم نخیر محال نیست. اتفاقا جلوس در رتبه قیام است. لا یجتمعان فی زمان واحد. اما یجتمعان فی رتبة واحدة. جلوس وقیام در رتبه واحده هستند. چرا؟ برای اینکه نسبت بین جلوس وقیام نه نسبت علت است و نه نسبت معلول، فهما فی رتبة واحدة. جلوس وقیام مجتمع می شوند در رتبه واحده (رتبه این دو واحده است چون نسبت قیام وجلوس نسبت علت و معلول نیست). اما وحدت رتبه جلوس وقیام که محال نیست. آن چیزی که محال است اجتماع جلوس وقیام است فی زمان واحد فی الجلوس، اما اجتماع جلوس وقیام فی رتبة واحدة که مشکلی ندارد.

ولذا آقای خوئی نتیجه گرفته است که این برهان که بر این محور بود که در رتبه قیام، جلوس محال است باشد، اجتماع جلوس در رتبه قیام محال است. می گوید نخیر، اجتماع جلوس در رتبه قیام محال نیست. جلوس در رتبه قیام است. هما فی رتبة واحدة حیث لا علیة و لا معلولیة بینهما.

بله! لا یجتمعان فی الوجود، حرف دیگری است. در زمان واحد جلوس وقیام جمع نمی شوند این بحث درستی است. اما وحدت رتبه داشتن اشکالی ندارد. پس در رتبه قیام جلوس هم مشترک است. رتبه جلوس همان رتبه قیام است.

اما عدم الجلوس، ممکن است عدم الجلوس رتبه اش مقدم بر قیام باشد، چه محذوری دارد. رتبه جلوس را که حساب کنیم می بینیم هم رتبه است با قیام، چون علیت و معلولیت بین جلوس و قیام نیست. اما رتبه عدم الجلوس را که حساب می کنیم می بینیم رتبه عدم الجلوس مقدم است بر قیام، چون عدم الجلوس علت قیام است. چه محذوری دارد؟ ما دروحدت و اختلاف رتبه تابع ملاک عقلی هستیم. می بینیم بین جلوس وقیام هیچ رابطه علیت و معلولیت نیست. می گوئیم هما فی رتبة واحدة، اما ممکن است بین عدم جلوس وقیام که حساب می کنیم می بینیم عدم جلوس در رتبه عدم قیام است، ولذا می گوییم همه فی رتبتین مختلفتین. در عین حالی که جلوس وقیام در رتبه واحده هستند لا یجتمعان فی الوجود فی زمان واحد. و عدم جلوس هم با قیام ولو در رتبه مختلفه هستند اما یجتمعان فی الوجود. مثل علت و معلول. هر علت و معلولی در رتبه مختلفه هستند، رتبه علت مقدم است بر رتبه معلول ولکن یجتمعان فی الوجود.

این فرمایش آقای خوئی ره که فرمایش متینی هست.

سؤال وجواب: اولا گفتیم جلوس در رتبه قیام هست. وحدت رتبه دارند، چون لا علیة و لا معلولیة بینهما. وقتی علیت و معلولیت بین این دو نبود فهما فی رتبة واحدة. مثل آتش و آب. آتش و آب علیت و معلولیت بینشان نیست فهما فی رتبة واحدة.

إن قلت: اگر جلوس در رتبه قیام هست، چه جور می شود که عدم جلوس که نقیض جلوس است رتبه اش مقدم بر قیام باشد. النقیضان فی رتبة واحدة. وقتی که جلوس در رتبه قیام است، چه جور می شود که عدم جلوس رتبه اش فرق کند و رتبه اش قبل از قیام باشد چون از اجزاء علت قیام می خواهد بشود طبق نظر مشهور؟ در حالی که عدم جلوس نقیض جلوس است و النقیضان فی رتبة واحدة.

قلت: جوابش این است که چه کسی می گوید که النقیضان فی رتبة واحدة؟

سؤال وجواب: جلوس در رتبه قیام است. نقیض جلوس در رتبه قیام، عبارت است از عدم الجلوس فی رتبة القیام، که این فی رتبة القیام قید جلوس است. نقیض کل شیء رفعه. نقیض الجلوس فی رتبة القیام عدم آن جلوس فی رتبة القیام است، نه العدم فی رتبة القیام. شما جلوس فی رتبة القیام می گویید نقیضش چیست؟ نقیضش عدم آن جلوس فی رتبة القیام است که فی رتبة القیام قید جلوس باشد. عدم فی رتبة القیام که نیست. نقیض مقید رفع المقید است نه الرفع المقید. نقیض جلوس فی رتبة القیام عبارت است از اینکه این جلوس فی رتبة القیام نباشد. اما نقیضش این نیست که عدم جلوس خود این عدم هم مقید باشد به رتبه قیام.

شما وقتی که می گوئید الجلوس فی رتبة القیام، ما این را پذیرفتیم که جلوس فی رتبة القیام است، دیگر نقیض آن را نمی پذیریم، یعنی نمی پذیریم که جلوس در رتبه قیام نیست. اما ربطی به این ندارد که ما بپذیریم که خود آن عدم الجلوس رتبه اش قبل از قیام باشد. ما الجلوس فی رتبة القیام نقیضش را که می خواهیم حساب کنیم می شود عدم الجلوس، که این جلوس در رتبه قیام باشد. آنها هم نباید ارتفاع نقیضین لازم بیاید. یا باید بپذیریم که جلوس در رتبه قیام است، یا باید بپذیریم که جلوس در رتبه قیام نیست. و ما پذیرفتیم که جلوس در رتبه قیام هست. نقیضش را نمی پذیریم، یعنی نمی پذیریم که جلوس در رتبه قیام نیست. اما می پذیریم که عدم الجلوس در رتبه سابقه بر قیام است.

سؤال وجواب: شما به ما می گوئید هل الجلوس فی رتبة القیام أم لا؟ نمی شود بگویم هر دو. و نمی شود بگویم هیچکدام. چون موجب اجتماع نقیضین یا ارتفاع نقیضین می شود. و من هم انتخاب کردم گفتم الجلوس فی رتبة القیام. ارتفاع و اجتماع نقیضین لازم نیامد. در عین حال که گفتم جلوس در رتبه قیام است و نپذیرفتم که جلوس در رتبه قیام نیست، در عین حال یک مطلب دیگری را ادعا می کنم و راجع به خود عدم الجلوس ممکن است بگویم این عدم الجلوس در رتبه سابقه بر قیام است. چرا؟ برای اینکه عدم الجلوس از اجزاء علت تامه قیام است. اینها که با هم تنافی ندارند. شما می گوئید ارتفاع نقیضین لازم می آید، ولی من می گویم این ارتفاع یا اجتماع نقیضین نیست. ارتفاع یا اجتماع نقیضین موقعی بود که وقتی به من می گفتیم هل الجلوس فی رتبة القیام أم لا، اگر می گفتم هیچکدام، می شد ارتفاع نقیضین. اگر می گفتم هر دو، می شد اجتماع نقیضین. بنده که این حرف را نزدم و هیچگاه هم نمی زنم. شما جواب سؤالتان را گرفتید. گفتید هل الجلوس فی رتبة القیام أم لا؟ جواب دادیم که الجلوس فی رتبة القیام و نقیضه کاذب. تمام شد ورفت. یک سؤال دیگری هم می کنید، می گوئید هل عدم الجلوس فی رتبة القیام أم لا؟ می گویم عدم الجلوس لیس فی رتبة القیام بل فی رتبة سابقة علیه بنابر اینکه عدم ضد از اجزاء علت وجود ضد آخر باشد. و این دو جواب نه مستلزم اجتماع نقیضین اس و نه مستلزم ارتفاع نقیضین.

سؤال: عدم الجلوس در رتبه جلوس هست یا نیست؟

جواب: نه، لزومی ندارد عدم الجلوس در رتبه جلوس باشد. باید این را معنا کنید که عدم الجلوس در رتبه جلوس هست یعنی چه؟ عدم الجلوس در رتبه جلوس است یعنی نسبت بین عدم الجلوس وجلوس علیت و معلولیت نیست. منافات ندارد که مثلا حرارت نسبت به آتش چه جور است؟ آتش و حرارت را که می سنجیم آتش تقدم رتبی دارد بر حرارت. آب و آتش چطور؟ اینها با هم تقدم و تأخر رتبی ندارند. آب و حرارت چطور؟ آنها هم تقدم و تأخر رتبی ندارند. چرا؟ برای اینکه وحدت و اختلاف رتبه ملاک می خواهد. ملاکش علیت و معلولیت است. آتش و حرارت تقدم و تأخر رتبی دارند، چون آتش علت حرارت است. آب و آتش تقدم و تأخر رتبی ندارند چون علیت و معلولیت ندارند. آب و حرارت هم همینطور است. چطور شد، آیا آب هم با آتش وحدت رتبه دارد و هم با حرارت که معلول آتش است؟ می گوئیم بله چه اشکالی دارد؟ مگر معنای وحدت رتبه عدم علیت و معلولیت نیست. خب آتش و آب را که می سنجیم این آب با آتش وحدت رتبه دارد أی لا علیة و لا معلولیة بینهما. همین آب با معلول آتش که سنجیده می شود باز وحدت رتبه دارد چون لا علیة و لا معلولیة بینهما. فقط بین آتش و حرارت است که علیت و معلولیت است. ولذا آتش نسبت به حرارت وحدت رتبه ندارد. همین آب با علت حرارت وحدت رتبه داشت، با خود حرارات هم وحدت رتبه دارد. چون ملاک اختلاف رتبه علیت و معلولیت است. جلوس هم نسبت به قیام اختلاف رتبه ندارند چون علیت و معلولیت ندارند. عدم جلوس و جلوس او هم همینطور، علیت و معلولیت ندارند، اختلاف رتبه ندارند. اما عدم جلوس با قیام اینها اگر علیت و معلولیت داشته باشند اینها اختلاف رتبه پیدا می کنند، چه محذوری دارد؟

این خلاصه فرمایش مرحوم آقای خوئی.

مرحوم آقای صدر یک اشکال فنی کرده است و این بحث را یک توضیح فنی داده است که انشاءالله فردا دنبال می کنیم. والحمد لله رب العالمین.